

## ملت و ملت گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت هژدهم)

انکشافات قرن نوزده و بیست در اروپا و مناسبات استعماری زاده آنها در منطقه و کشور ما تأثیرات منفی خیلی عمیق از خود بجا گذاشته است که بدون شک، بمثابة یکی از عوامل عمده عقبمانی محسوب می گردد. رشد و توسعه مناسبات استعماری فقط بر مبنای اهداف اقتصادی مبتنی بر غارت ثروت های بیگانه براه افتاد و همین نیرومندی اقتصادی با بدست داشتن ماشین و تخنیک اختراع یافته ممکن بوده است. در عین زمان فشار های ناشی از سیاست استعماری و غارتگری تحت نفوذ مسابقات و رقابت ها در عرصه برتری جوئی تحت شعاع افکار و ایدولوژی «ملی» بوده است که در قاره های اروپای غربی و شمال امریکا خصوصاً، تشدید بیشتر می یافته است. در چهارچوب مشی و تمرکز بسوی تجدد (« مدرنیزیشن»)، که ساختار آن در انگلستان، شمال امریکا و فرانسه، در مقایسه با تعداد کثیری از کشور های دیگر نظیر آلمان و اروپای شرقی که در کتگوری دیگری قرار داده شده اند، خاصتاً دارای جوانب مشترک و مشابه بوده اند.

آلمان و برخی از کشور های شرق اروپا بشمول ایتالیا در قرن نوزده، انکشافات متفاوت در بخش ایجاد دول ملی داشته اند، که موضوعات مربوط «ملیت ها» با نحوه متفاوت مطرح بحث قرار می گرفته است. فراموش نباید کرد که پس از ختم جنگ دوم جهانی و بخصوص بعد از سقوط «بلاک شرق»، مجموعه از موضوعات «ایتنیک» و غیره اختلافات در بسیاری ازین کشور ها، بخصوص در کشور های عضو اتحادیه اروپا، به تاریخ سپرده شده است. از جمله مناسبات آلمان را از اخیر قرن نوزده الی نیمه اول قرن بیست، با افغانستان که دارای ماهیت کاملاً متفاوت از برتانیة استعماری بوده است، شایسته ارزیابی دقیقتر می باشد. این مناسبات که بنابر علایم از اواخر نیمه دوم قرن نوزده الی نیمه دوم قرن بیست لحظات خاصی را نشانی می نماید، در وقفه های جداگانه بر آن مرور خواهیم داشت. در مقالات دیگر نیز از این تفاوت ها، بخصوص پس از انقلاب فرانسه، تذکر بعمل آمده است.

نویسندگان و دانشمندان بی شمارمیهن ما از مداخلات خارجی و کشت نفاق در درون کشور ما نوشته اند. قابل تذکر است که استعمار از دستاورد های اقتصادی خود ها، درست با سنجش ها و محاسبات اقتصادی، با جذب اجیر، «اجنت» و ادارچی های محلی مبادرت می ورزیده اند. در جامعه ما، مانند نقاط و سبب جهان، یک «راز آشکاراست» («اوپن سیکریت») که فامیل ها و حلقات معینی را بمثابة، «ماین زار های» تعبیه شده در اختیار خویش در آورده اند.

سوال مطرح شده می تواند که آیا دانشمندان کشور های تحت استعمار وقت و یا درگیر با آنها مانند افغانستان، باری در باره دستاورد های این چنین اظهارات و نوشته های مکرر و یکنواخت ارزیابی لازم نموده اند؟ واقعیت اینست که مداخلات خارجی، از یک سمت معین بمنظور منفعت اقتصادی و تسلط بر مواضع معین بنفع کشور ها ی آنها صورت گرفته و می گیرد. آیا گاهی از خود سوال نموده ایم که این قدرت ها، ممکن همیشه از یکطرف کار نگرفته باشند؟ آیا گاهی هم این دانشمندان و «آگاهان» از خود سوالی بعمل آورده اند، که این خارجیان ممکن شریکان منفعت خودها را در درون جامعه و داخل کشورما نیز داشته بوده باشند؟

ممکن در هر قدم، از قدرت نظامی کار نگرفته باشند. وقتی از ملت و منافع ملی حرف زده می شود، باید تفاوت میان حرف و عمل را نیز در نظر گرفت.

برای درک بهتر هرگاه طرق کهنه را در قرن نوزده و بیست، از عصر کنونی که با سازماندهی و نیرومندی جدید «گلوبالیزم» کیفیت و ابعاد متفاوت و بمرنجر کسب نموده است، درنظر داشته باشیم عاری از منفعت در آگاهی نخواهد بود.

تا زمانیکه سر سپردگان ملی در راه حفظ منافع مردم از سازماندهی و قوت لازم با قوانین معتبر در کشور برخوردار نباشند، عموم اتباع اینکشور باز هم مانند گذشته خوار و ذلیل خواهند بود و فقط عده محدود از بحرانات و وقایع تباه کن کشور سود خواهند برد. دانشمندان مجرب همیشه دشمنان زیر پوشش را، با توجه بر «انگشتان» آنها تشخیص می نمایند. وقتی از «انگشتان» حرف می زنند، هدف آنها اینست، تا بدانند که فرد از چه مدرک زندگی خود را به پیش می برد. از جانب دیگر تجارب آنها نشان میدهد که نباید فراموش کرد که «گرگ» در جامه «میش» هم وارد عمل می گردد. بناً وقتی فردی را می شنویم که از مداخلات خارجی حرف می زند، بدون شناخت نمی توان آنرا در صف مخالفان آن کشور خارجی دانست.

سوال اینجا می تواند مطرح گردد، که الی قبل ازین مرحله، (یعنی پس از انقلاب فرانسه)، در جهان در اثر «لشکر کشی های» سریع السیر، چون چنگیز و یا قبلاً «پارسی ها» و اسکندر مقدونی، اشغال قلمرو ها ممکن بوده است. بهمین ترتیب بعد از کشف قاره آمریکا قریب پنجمصد سال قبل، قرون متمادی، امپراتوری ها، بر منابع مختلف در جهان، در برابر دارائی های جوامع دیگر جهان از سیاست غارت و چپاول در نحوه حکومتداری استفاده می نموده اند. دوران بردگی در امریکا بعنوان مثال چون خرید و فروش بردگان، کار های شاقه و غیره، به تمویل سلطنت های که مراکز آن در اروپای غربی قرار داشته اند، یاری می رسانیده اند.

در پرنسیپ امپراتوری های قبلی و بعدی دیگر هم در سائر نقاط جهان ازین حالت مستثنی نبوده اند. زمانیکه زمینه های چپاول و غارت بر رژیم های وقت تنگتر گردیده است و یا بتدریج همین منابع خشکیده است، سقوط چنین رژیم ها، سقوط همچو سلطنت ها را نیز در پی داشته است. در آنزمان سقوط یک رژیم حتماً رژیم بهتری را با خود نداشته است. قابل تذکر است که امروز هر یک از ما ممکن بیشتر با نقش توده های مردم در فعالیت های سیاسی روز واقف باشیم. ولی اینرا هم باید در نظر داشت که در ساختار های دولتی سابق مناسبات بطور مجرد، مناسبات «ارباب رعیت» و یا «حاکم و محکوم» بوده، دستهای قوی بر ضعیف رحم نداشته اند. دوره هائیکه اگر مناسبات برده و برده دار مسلط بوده باشد، قابل افتخار برای نسل های امروزی بوده نمی تواند، ولی اینکه جزء تاریخ است، این نسل ها در تغیر اعمال گذشته کاری کرده نمی توانند. اما هستند دانشمندانی که آموزش از تاریخ را برای آینده مفید می دانند بنا بشمول ایرانی ها درین حوزه، نمی توان دوران **سلطان محمود غزنوی، غوریان، تیموریان یامغل** و غیره را مستثنی دانست.

سؤال اینجاست که از جهات ساختار های سابق حاکمیت های سلطنتی و امپراتوری، سابقه دیرینه دولتمداری در حوزه ما، مشابه باغرب وجود داشته است. تمدن قدیمی چین در مجاورت ما، دوران شگوفائی کوشانیها و غیره و بلاخره دوره های پر بار تمدن و فرهنگ اسلامی، چرا درین حوزه آنطوریکه لازم بوده است، «ملت سازی» مسیر اصلی خود را نیپیموده است. اگر جرأت اظهار را داشته باشیم، در شرایط و احوالیکه در اروپا بعنوان مثال، بر نژاد پرستی غلبه حاصل نموده اند و در راه تمدن بسرعت به پیش می روند، اینجا و آنجا تمایلات مردود نژاد پرستی و تفرقه اندازی درگروههای جماعی ما، مشابه قریب صد سال قبل که در برخی از محلات اروپامکن دیده شده باشد، احساس می گردد.

برای غلبه بر جنگ و برگشت به استقرار یک نظام دولتی و اجتماعی، از اهمیت حیاتی برای همه برخوردار می باشد، تا بر هویت تعریف شده در قوانین اساسی، متحد بود. ولو با محتوا کاملاً نظر موافق وجود نداشته باشد. تغیر قانون باید در مراجع قانونی صورت پذیرد. یکبار دیگر ماده قانون اساسی جدید افغانستان را از نظر می گذرانیم: «

#### فصل اول: دولت

##### ماده چهارم

**حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که بطور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می کند.**

**ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشد.**

**ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام می باشد.**

**بر هر فرد از افراد ملت افغانستان کلمه افغان اطلاق می شود.**

**هیچ فردی از افراد ملت از تابعیت افغانستان محروم نمی گردد.**

**امور مربوط به تابعیت و پناهندگی توسط قانون تنظیم می گردد. «**

با توجه به محتوای همین ماده قانون که بنام قانون اساسی اخیر یاد می شود، از هر هموطن با فرهنگ انتظار می رود که هویت هر یک از اتباع را بر مبنای همین مفهوم «افغان» برسمیت بشناسند. این کشور در همین لحظه کدام قانون اساسی دیگری در دست ندارد که از جانب مجامع بین المللی برسمیت شناخته شده باشد و یا طبق معمول کدام هویت دیگری هم در میان باشد. تبعه هر یک از کشور ها با داشتن هویت دقیق در سراسر جهان در پروسه مناسبات و فعالیت های اقتصادی و حیاتی در همه قاره ها مشغول مرادوات افتخار آمیز خود اند. البته سیاه بختانی هم وجود دارند که بدون داشتن تابعیت که بنام «فاقد دولت» می نامند، زندگی خود را به پیش می برند.

درینجا صمیمانه توجه کسانی را بیشتر از هر شخص دیگر بدین امر جلب می نمایم که پس از بحران بیش از سی سال اخیر که هنوز هم به پایان نرسیده است، رسانه های مدرن را در اختیار دارند. در قطار مسئولین آنها ممکن است استعداد های خارق العاده هم وجود داشته باشند، که در مهاجرت دانش خیلی بلند تراز سطح درک مردم مافرا گرفته باشند و یا ممکن در کشور های بیگانه اصطلاحاتی را بمفهوم لسانی آموخته باشند و آگاهانه و نا آگاهانه آنها بکار ببرند. فضل فروشی را کنار گذارند. در استعمال کلمه **هویت** که تنها جنبه لسانی نداشته، بلکه یک مفهوم حقوقی را

دریک کشور نیز خود می‌گیرد، نهایت دقت را بخاطر انسان و انسانیت و تقویت همبستگی مردمان این مرز و بوم بخرچ دهند. همبستگی میان مردمان یک کشور نقش ستون فقرات را در پدیده وحدت ملی ایفا می‌نماید. به نسبت تذکر صریح در قانون اساسی طوریکه نمایانگر منسویبت فرد با یک کشور و هویت آنست، باریکی و حساسیت را نیز دارمی باشد. این مفهوم مهمترین پدیده وجهه مشترک اتحاد اجتماعی و سمبول اعتماد بین اعضای یک جامعه را در هر دولت تشکیل می‌دهد. احترام به احکام قانون یک کشور، احترام به خواست میلیون ها انسان بوده می‌تواند. در یک مر حله معین ممکن است، انسان نسبت به محتوای یک ماده قانونی موافق نباشد، ولی وقتی انسان آگاهی می‌یابد که قانون از مراجع با صلاحیت بتصویب رسیده، بخاطر وفا داری بکشور و تمامیت ارضی آن که خود به آن منسوب است، الی تغییر بعدی، مراعات نماید.

چنین اصطلاحات مصلحت نخواهد بود هرگاه مانند تبلیغات فروش اموال در تلویزیون ها و نمایشات خوشگذرانی بکار برده شوند. اگر عده طرفدار ذکر باشد ممکن عده مخالف باشند. چنین مخالف و موافق عادی محسوب نمی‌گردند. تعیین حدود کنترل بخاطر تحکیم صلح و ثبات در کشور ایجاب می‌نماید. هویت «افغان» کدام امتیاز برای یک گروپ نه بلکه برای همه اتباع تعیین شده است. تا زمانیکه بار دیگر «نمایندگان» مردم اینکشور در سیستم حاکم سیاسی آن در مورد تغییری بوجود می‌آورند، بخاطر حفظ آرامش همه و تحکیم هر چه بیشتر همبستگی بین اتباع و نیات نیک در راه سعادت انسان، باید همین مفهوم بکار رود، نه مفهوم غیر از آن چون «افغانستانی» و غیره. بار دیگر تأکید بعمل می‌آید که این کلمه «افغان» تنها بنابر منشأ زبانی نه، بلکه با ثبت در قانون اساسی، حیثیت و مفهوم حقوقی را بخود گرفته است. مواظبت و حراست از قانون اساسی دول در همه جا وظیفه دولت هاست. با تخلف از قانون در همه کشور ها، عاملین مجازات می‌گردند.

در پرتو همین هویت که تابعیت فرد را از قلمرو دولتی معنی می‌دهد، برای هر فرد دفاع از هر نقطه کشور و حمایت از همدیگر را در برابر مهاجمین و متجاوزین تقاضا می‌نماید. افتخار تاریخی هر فرد افتخار همه است. تجربه قریب بیش از صد سال نشان می‌دهد که در پهلوی تأثیرات منفی حاکمیت استعمار و قدرت های بزرگ درین ساحه، آموزش های قانونی در حیات دولتی ناشی از انکشافات اروپا که پس از انقلاب فرانسه نیز قابل ذکر و مثبت شناخته می‌شود، در حیات اجتماعی و سیاسی کشور ما، نهایت حائز اهمیت می‌باشد.

بنابر مفهوم فوق، هر یک باید بعنوان مثال به موقعیت با اهمیت دره خیبر و مردمان غیور آن توجه داشته باشد، که نقش آنها در تاریخ و بخصوص در امر موجودیت کشور ما از اهمیت فو العاده برخوردار می‌باشد. دره خیبر (تنها یک موقعیت جغرافیائی تعیین کننده نبوده است، بلکه اقوامیکه درین دره و قله ها بسر می‌برند اتباع افغانستا ن بوده اند، نقش عمده در دخول به نیم قاره هند و یا جلوگیری از آن داشته اند)، که در قرون گذشته بحیث دروازه ورودی به سرزمین های شرقی شمرده شده است و نقش آن از جهات «ستراتژییک و جوپولتیک» در شرایط قبل از رسیدن به پیشرفت های علمی تخنیکي امروز، تعیین کننده تر بوده است.

در یکی از مقالات، برداشت اولاف کروی در باره این اقوام تحریر یافته بود که تکرار آن عاری از علاقمندی نخواهد بود: «این سرزمین برای این مرد ها ساخته شده، اما مرد ها نه برای این سرزمین». هدف او از قسمت دوم جمله روشن است که عدم اطاعت و سرکشی این اقوام و پایداری آنها در مقابله با دشمنان مهاجم و طرد پلانه های تسلیم شدن به تسلط بیگانگان معنی می‌دهد. زیرا استعمار انگلیس و سایر جهانگشایان بشمول مغل همیشه درین ساحه درد سر داشته اند. (ص، دهم حساب رومی، اولاف کروی، سال ۱۹۵۸). به ادامه مقدمه کتابش هم چنان می‌نویسد: «زاماداران امپراتوری های مختلف ایکه در گذشته مدعی کنترل و اداره این سرحد شده اند، درحقیقت، تنها بر سطوح هموار و یکی الی دو راه عبوری از مسیرکوها، به چنان کنترل دست برده اند. فقط فکر می‌شد که، مغل اعظم به ارزش کنترل آن پی برده بود، لیکن زمانیکه به اقدامات جدی دست برد، تا اقوام این بلندی ها و کوه ها را در تصرف و تحت اداره خود بیاورد، طوریکه دیده شد، به هدف خود ناکام گردید. حتی در زمانیکه می‌خواستند از داخل همین کوه ها عبور کنند، باوجود کاربرد قوه، به مشکلات زیادی در برابر اقوام سرکش مواجه می‌شدند، که مسیر راه را در زمان عبور می‌گرفتند. با درک این حقیقت، توضیحی بدست می‌آید که این کمر بند اقوام بطور کل از قرار گرفتن در تحت تابعیت هر قدرت خارجی بدور مانده اند. سمبول آزادی آنها، در ناکامی تحمیل هر گونه مالیات بر آنها شناخته میشود. این همچنان یکی از دلایلی است که چرا شکل قومی جامعه، با روحیه قوی، ثابت قدم دریک کشور ویا قلمرو با چنین عمر دراز زیست نموده است، که در مسیر راه، اشغالگران بی شمار، بشمول اسکندر، چنگیز خان، و تیمور لن، مشهور ترین فاتحان دنیا موقعیت داشته اند.»

(ص بیست و یک، حساب رومی، اولاف کاروی).

یاد آور می‌شوم که قسمت غربی و شمال غربی نیم قاره هند که از بخشی از آن، پاکستان امروزی بعد از سقوط استعمار بوجود آمده است، مهر تسلط شاهانی را در تاریخ حمل می‌نماید که یا از همین سمت وارد شده اند و یا اینکه اکثرأ مبدأ قدرت را در افغانستان امروزی داشته اند. در همان مراحل، که پادشاهان اسلامی نیز نقش برجسته داشته اند، پی‌رد اساسگذاری فرهنگ خاص را با ورق زدن آثار ذیل بطور نمونه می‌توان دریافت:

در متون ترجمه از تحلیلی در باره آثار «البیرونی» که در دو شماره در «پورتال - افغان جرمن آنلاین» مؤرخ ۲۶ و ۲۸ ماه جولای ۲۰۱۱ تحت عنوان: «البیرونی (۹۷۳ - ۱۰۴۸ بعد از میلاد مسیح)، پیشگام علم مذهب!...» به نشر رسیده است می خوانیم: «که در زمان زمامداری محمود غزنه (۹۷۱ - ۱۰۳۰)، که قلمرو اسلامی را الی شمال هندوستان توسعه بخشیده بود، سالیان دراز (۱۰۱۷ - ۱۰۴۸)، در شهر امروزی غزنه افغانستان زندگی داشته است. از آنجا تماس با هندوها را برقرار داشته است. در عین زمان در زمان لشکر کشی ها و حرکات نظامی محمود، در گروهی از دانشمندان، تجهیزات اردو را بدرقه نموده، نقش عمده او در تهیه نقشه («توپوگرافی») و تهیه اندازه گیری ها (۶)، بوده است.»

به ادامه می نویسد که «البیرونی در حقیقت یک عالم علوم طبیعی، متخصص ستاره شناسی («استرونومی») و متخصص علم مساحت («گیودیزی») بوده است، آثار تحریری کثیرالجوانب او، او را بحیث دانشمند جهانی شناخته است. همواره او را تصورات طرز العمل های مذاهب متعدد و مفاهیم آن، بخود جلب (۲) می نموده است.» در جای دیگر همچنان میبایم: «اهمیت موضوع در آنست که رینجا او در مورد کثیری از مذاهب ایکه برایش معرفی است، بشمول مذهب خودش که مستثنی نمی سازد، سخن می گوید، حتی مغایر آنچه که در دین اسلام تصویر موجود زنده حرام شمرده می شود. در نزد یهودی ها، عیسوی ها و همچنان بر اساس بینش معلوم «مانیخیها»، البیرونی مفاهیمی رامی یابد، که حلقات مذهبی با تعلیم کمتر، در جریان آموزش مذهبی، باید پدیده های صوری قابل فهم، متکی می سازند، چه بشکل میمون و یا بشکل سمبول تصویری باشد.» (همانجا)

آنچه توجه خاص محقق را بخود جلب نموده است، نقل ذیل از آثار البیرونی است: «، که البیرونی نه آنچه در علم مذهب اسلامی، بمعیار بزرگ بر مفاهیم قدسیت کامل تاریخی، اولین و آخرین استوار است، تعقیب می نماید، که با دیگر مذاهب پیرو وحدانیت، که تجدید پروسه های ترقی را می پذیرند، مغایرت نشان می دهد. او بیشتر بشیوه روانشناسی مذهب را جدا می سازد، طوریکه با مشاهدات بر معتقدین توجه مبذول داشته، نیازمندی های گوناگون نوع تجارب مذهبی را، خارج از مرز های مذهب، در نظر می گیرد.»

محقق آثار البیرونی همچنان به موضوع ذیل در آثار البیرونی اهمیت می دهد که از نظر می گذرانیم «اظهارات البیرونی در رابطه با بت پرستی، همچنان دارای مرکبات مذهبی می باشد: چندین مرتبه او از روحانیون و قدرتمندان انتقاد نموده است، که از همچو تمایلات توده های مردم استفاده نموده اند، تا بر آنها اعمال نفوذ خود را بکار برده، سودمند گردند. (۱۵). مبتنی بر همین اصل، همچنان جمله اختتامیه او قابل درک می باشد. مؤلف درین رابط یک حادثه را از آغاز تاریخ اسلام بازگو می نماید: گفته می شود که گویا نخستین خلیفه اموی (حکومت: ۶۶۱ - ۶۸۰)، مجسمات عیسوی را در جزیره سسلی غارت نموده، به قیمت سود آور در ولایت سند بفروش رسانیده است.

از احتمال خارج نیست که، نویسنده این بخش را با دقت در ختم توضیح خود قرار داده است، تا آقای محمود خود و یا جانشین وی را، به رویه مسئولیت آمیز در برابر مناطق اشغالی در هند، هوشداری دهد، طوریکه از تاریخ می دانیم، از نظر آنها، دور بوده است.»

نویسند این مطلب خوب می داند که با ذکر مطالب فوق از اهداف معینه در عنوان عدول نموده است ولی همین لحظه وقتی عناوین جدال بر انگیز بعضی از نویسندگان را که با تاریخ و فرهنگ جامعه ما که میراث همه اقوام و قبایل و اجتماعات مذهبی و فرهنگی شمرده می شود، با صرف نظر از آنکه با چه ریشه های مختلف نژادی زندگی دارند، باعث تحریک من در چنین عدول شده است. در حقیقت این مهم نیست که در رگ های البیرونی چه نوع خون جاری بوده است و به اصطلاح «دی.ان.اس.» اوچه ترکیب داشته است. مهم اینست که آثار او محتوای رهنمودی برای تمام بشریت را در خود نگهداشته است و افتخار آنرا می تواند هر افغان داشته باشد که از منفعت آن هر انسان بهرمنند شده می تواند. آناتیکه این و یا آن فرد را امروز با ذکر «اولاد» و یا نسل این و آن یاد نموده، حتی چندین صد سال بعد می کوشند، بخار کنونی معده های خشم و غضب خود را خارج سازند، شایسته آن نخواهند بود تا با آنها استدلال صورت گیرد. وقتی در حال حاضر از وحدت ملی حرف زده می شود، هدف از برتری یک نژاد بر کدام نژاد دیگر نه، بلکه نیت شریفانه برای همبستگی تمام اتباع کشور در همین قلمرو و در شرایط کنونی بین المللی می باشد. یعنی همه با یکدیگر. البیرونی یک شخصیت علمی و فرهنگی بی مثال بوده است که تنها به زبان مادری اش «فارسی» مجهز نبوده است، بلکه زبانهای عربی، سانسگریت و احتمالاً ترکی و یا ازبکی و پشتو و غیره نیز مسلط بوده، در جریان سفر هایش او را حتماً پاسبانان و یا محافظین نظامی سلطان محمود، که بر مبنای منابع تاریخی اعم از ترک نژاد ها، فارسی ها، پشتون ها، خلج ها (خلج ها) و غیره تشکیل می داده اند، برای او فضای کار و آموزش را فراهم ساخته بودند. کار این انسان خارق العاده را در آن مرحله همه ممکن ساخته بودند. بحیث باشنده غزنه فرزند این سرزمین و خود را از طریق آثار علمی اش شخصیت بین المللی و زنده همیشگی ساخته است. جهانیان از وی می آموزند، از نام وی بقدردانی یاد می کنند. آیا ما نیابداً آثار او بیاموزم؟

اینکه اکثریت نویسندگان افغانی، یا به اهمیت این وقفه ها توجه ندارند و یا نمی خواهند به ماهیت آن پی ببرند، کس دیگر بر آن تأثیر وارد آورده نمی تواند. اینکه این رژیم ها که در فوق تذکار یافته است، چه نقشی در کلتور و فرهنگ مردمان این قلمرو داشته اند، باید دقیقتر مطالعه گردد. همچنان بیهوده نخواهد بود هرگاه جستجو صورت گیرد که چرا آن رژیم ها نتوانسته اند، مانند بعضی از سلطنت های اروپای غربی از خود جانشین های مستقل بجا گذارند، تا حدی نیاز به تحلیل و ارزیابی علمی، بدون تمایلات ایدئولوژیک و پامذهبی و نژادی، نیازمند است. هرگاه سلطنت طلبان کشور های تحت استعمار سابق کمی از تعمق کار می گرفتند، شاید می پذیرفتند که بنابر چه عوامل، بعنوان مثال در کشور های اروپای شمالی، بخصوص «سکانداوی» و یا انگلستان، «شاهی مشروطه» توانستند به حیات خود ادامه دهند، ولی در کشورهای دیگر کمتر موفق بوده اند.

مؤلف انگلیسی که خود در سیاست استعمار در قرن نوزده باید دخیل بوده باشد، بسلسله انتقادات خویش از سیاست برتانیه در رابطه با شاه شجاع همچنان روی ماهیت امپراتوری درانی برداشت خود را در جایی بعد از اینکه از جریان تلفات آنها در کابل منجله آنکه از مرگ شاه شجاع و غیره نام برده است، چنین خلاصه می سازد: «... بدینترتیب تلاش ناقص و مرض آلود رهبری و اداره ما، که می خواست امپراتوری معدوم و از بین رفته را احیای مجدد ببخشد، به انجام خود رسید. امپراتوری ای که در روز های نشانه پیروزی اش، هیچگاه از پیوستگی و همبستگی برخوردار نبوده است. حتی در شرایط و احوالی که فضای تغییر یافته در ماحولش مسلط بوده است، کمتر «چانس» آنرا داشته است تا بوسیله آن حکومت تحت رهبری پادشاهی مستقل ادامه دهند. درین رابطه باید بیاد داشت که مبدأ و منشأ این امپراتوری یک تصادف بوده است، نا گهان و بطور غیر مترقبه با استفاده از ثروت و مالکیت وسیع بوجود آمد، طوریکه منابع داخلی به خزانه امپراتوری بهره و ثمره نداشته است. صندوق پولی دولت وقتاً فوقتاً از طریق لشکر کشی های غارت و چپاول بر هندوستان پر می شده است...» (صفحه ۵۳). به ادامه می نویسد، وقتی این منابع بر آن قطع می گردد، امپراتوری پارچه پارچه می گردد.

این نمونه از امپراتوری های گذشته نشان می دهد که استقلال هر یک از دول بمعنی اصلی کلمه تابع توانمندی اقتصادی جوامع و دولت های آن می باشد. البته پس از مرحله فروپاشی استعمار که بمثابة یک سیستم جهانی سقوط نموده و دولت های «مستقل» ایجاد گردیده اند، در جایش تماس خواهیم گرفت. خصوصاً کشور هائیرا که قسماً میراث استعمار را تصاحب گردیده اند و قلمرو هائی هم تحت کنترول خود ها دارند، با دقت بیشتر تحت مطالعه خواهیم داشت. مرور کوتاه نشان می دهد، که فقط تعداد محدودی از کشور های صنعتی در جهان موجود اند، که اساس علمی و تکنالوژی خاصی را انکشاف داده اند و در صحنه بین المللی قادر به رقابت اند، متباقی قریب همه کشور های دیگر جهان به خیل مصرف کنندگان آنها مبدل گردیده اند. صرفنظر از وضع بحرانی، آینده کشور های نظیر افغانستان دلدلزار های غرق کننده را در پیش خواهد داشت، همین اکنون وقتی از فساد اداری و بحرانات و رسوائی های بانکی بمثابة «مشت نمونه» خروار نظر اندازیم، بوضاحت مشابهت با حالتی را نشان می دهد که می گویند: «وقتی کشتی در آستانه غرق شدن تقرب می کند، موش های بزرگ در صف اول می پرند.»

در مطالب گذشته نیز در وقفه های مختلف روی موضوعات فوق تماس گرفته شده است، ولی انتباه نویسنده اینست، که این اشارات هنوز کافی بنظر نمی رسد. ممکن است علت آن باشد که تا همین اکنون بسیاری از ما، به ماهیت اصلی، سرمایداری، که در نقاط مختلف دنیا، با شیوه ها و مناسبات بخصوص، بر اساس منابع مختلف، انکشاف نموده، پروسه تجدد و اختراعات علمی - تخنیک و کشفیات منابع طبیعی، بخصوص انرژی و سائر مواد خام نقش اساسی داشته است.

جای شک نیست که در پهلوی توسعه نفوذ کشور های پیشقدم وقت در ساحة علم و تخنیک، افکار مختلف سیاسی، چون آزادی، سوسیالیزم، لیبرالیزم، دموکراسی و غیره و غیره در همین مراکز بروز نموده، آنچه به این مراکز قدرت عمر طولانی در مقایسه با امپراتوری های گذشته بخشیده است، همانا درک و سازماندهی بهتر حیات اقتصادی و رشد اساسات حقوقی دولت و مدیریت خاص بوده است.

استعمار که بدون شک بر اساس عطش اقتصادی و به گردش آوردن ماشین های اختراع یافته جدید آنها، دامنه نفوذ سریع کسب نموده است، توانست قرون متمادی، بر اساس همچو عواید، سائر وظایف را از طریق اجیران انجام دهند. رهبران قدرت های استعماری ممکن بیشتر از سابق پی برده بودند که هر چیز و هر کس قابل «خرید» است، ولی با داشتن «قیمت های» مختلف.

مؤرخ انگلیسی مکرراً بر اهمیت سرحدات غربی نیم قاره هند، یا هند برتانوی تأکید ورزیده می نویسد که هرات بمثابة سرحد ولایت خراسان زمان مغل بوده، هنوز هم بمثابة دروازه دخول به هند و بدینترتیب نقطه کلیدی برای افغانستان نیز محسوب می گردد. «تصرف هرات توسط پارس و یا کدام قدرت دیگر غیر از افغانستان که یک بخش جدا نا پذیر آن شمرده می شود، جانب برتانیه بخاطر حفظ صلح و امنیت هند به هیچ قدرت دیگر اجازه نمی داده است.» (صفحه ۴۸)

« برای اداره هرات فرماندهی بلخ ، یک ولایت «اوکسس» امپراتوری احمد شاه تعیین گردیده بود، در شمال قندهار، شهر اقامتگاه او در جنوب» (همانجا)

بنابراین «حکومت برتانیه تصامیمی را رویدست گرفت تا آزادی هرات را تأمین نموده و امپراتوری معدوم یافته درانی را، برای جلوگیری از توطئه های روسی و دست اندازی های پارس از سمت غرب، بحیث سپر «بفر» (بفر) احیای مجدد ببخشید. مفکوره، بدون شک، بخصوص بر اساس وقایع بعدی درست بوده است، البته به ارتباط خصوصیات و طبیعت خاص آن، اما در تفصیل اجرائی آن اشتباه آمیز و شایسته نکوهش می باشد.» ( همانجا)

به ادامه می خوانیم: « اشغال افغانستان، استقرار دوباره شاه شجاع بر تخت و تاج کابل، رهائی هرات از دست پارسی ها و همدستان روسی آنها، برسمیت شناختن شاه محمود و جانشین او، شاه کامران بحیث حاکم مستقل هرات، بمثابه نتایج مقدماتی پیروزمندانه آغاز مشی تحمیلی حکومت برتانیه در مطابقت با نیازمندیهای عصر و زمان شناخته می شود. نا توانی و شکست فوری و بی درنگ متعاقب آنها و مصیبت و بدبختی ما در کابل، مداخله بی خردانه و اداره منقسم از یکطرف و غفلت نا بخشودنی اردوی معمولی از احتیاط کار گرفتن از جانب دیگر نتایج خیلی طبیعی بوده است. » ( صفحه ۴۹ )

همین مؤلف کتاب که از مناسبات نزدیک با هسته قدرت سیاسی استعمار برتانیه برخوردار بوده است، آنچه از روی متون تحریری وی نیز برمی آید، بر اساس و ظایفی که داشته است، باید دارای صلاحیت های خاصی نیز بوده باشد. در رابطه با انتقاد از طرز العمل زمامداران و رهبران امور سیاسی و نظامی برتانیه همچنان می نویسد: « با نشاندن دوباره پادشاه مخلوع بر اریکه قدرت، ما باید او را تنها می گذاشتیم تا حکومت اش را به بهترین شیوه مناسب خود برای مردم خود سازمان می داد. چنین طریقه قاضی مناسب بوده می توانست، نه آنطوریکه ما مانع او گردیدیم و بوسیله مأموران ایراد گیری مغز و لفاظ انجام دادیم. او را هر روز در کارش مانع می شدیم و با پاشیدن گرد و غبار در پیشروی روی اتباعش از اعتبار او با اهمال زور می کاستیم. ..» ( صفحه ۵۰ )

ختم

ادامه دارد.

۲۳،۰۷،۲۰۱۱

دخاو - آلمان